Journal of Interpretive Theological Researches 3 (2) (2025)1 – 15

Interpretive Theological Researches

https://rtmr.araku.ac.ir

An Examination of the Possibility of Prophets' Committing "Tark al-Aoula" and Its Theological implications from the Quranic Point of View

MohammadHosein Faryab [a*]

[a] Associate Professor of Imam Khomeini Educational and Research Institute, Department of Theology and Philosophy of Religion, Qom

KEYWORDS

Tark al-awla, Prophets, Theological implications, Infallibility .

ABSTRACT

"Leaving the better (tark al-awla)" means abandoning a better course of action in favor of one that is less preferable, or that has no preference at all. This term appears frequently in the works of theologians and Quranic exegetes, and it is the approach they have taken to justify those verses and narrations whose outward meaning suggests that prophets committed sins. The present writing, using an analytical-Quranic method, seeks to examine the theological consequences of the occurrence of "leaving the better" from prophets. The view that "leaving the better" occurred is based on certain foundations — such as the absence of evidence for the necessity of prophets' infallibility from "leaving the better," and the absence of actual knowledge of all matters for prophets — and these foundations are acceptable; therefore, it is not necessary to interpret the noble verses of the Quran in such a way that we deny the occurrence of "leaving the better" from prophets. "Leaving the better" can have various types, each with its own specific consequences. By examining the noble verses of the Quran concerning four great prophets — Noah, Jonah, David, and the Prophet of Islam (peace be upon them) — it becomes clear that each of their instances of "leaving the better" falls within a specific type of this category.

* Corresponding author.
E-mail address: m.faryab@gmail.com
DOI: 10.22034/rtmr.2026.2105436.1173
Received: 2026/9/9; Received in revised form: 2026/10/5; Accepted: 2026/10/5

پژوهش‌های کلامی تفسیری، دوره ۳، شماره ۲، سال ۱۴۰۴صفحات ۱تا۱۵

پژوهش‌های کلامی تفسیری

نوع مقاله : پژوهشی

بررسی امکان صدور ترک اولی از پیامبران و پیامدهای کلامی آن از منظر قرآن کریم

محمدحسین فاریاب[الف*]

[الف] دانشیار مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، گروه کلام و فلسفهٔ دین، قم m.faryab@gmail.com

واژگان کلیدی

ترک اولی
پیامبران
پیامد کلامی
عصمت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۶/۱۸
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۷/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۷/۱۳

چکیده

ترک اولی به معنای ترک کار بهتر نسبت به کاری است که رجحان کمتری دارد یا اساساً رجحان ندارد. در آثار متکلمان و مفسران این اصطلاح به طور فراوان دیده می‌شود و طریقی است که آنها برای توجیه آیات و روایاتی که ظاهر در صدور گناه از پیامبران است، پیموده‌اند. این نوشتار با روش تحلیلی ـ قرآنی در پی بررسی پیامدهای کلامی صدور ترک اولی از پیامبران است. قول به صدور ترک اولی مبتنی بر مبانی خاصی ـ مانند فقدان دلیل بر لزوم عصمت پیامبران از ترک اولی و نیز فقدان علم فعلی به همهٔ امور برای پیامبران ـ است که آن مبانی قابل پذیرش هستند، بنابراین لازم نیست آیات قرآن کریم را چنان تأویل ببریم که منکر صدور ترک اولی از پیامبران شویم. ترک اولی می‌تواند انواعی داشته باشد که هر کدام پیامدهای خاص خود را دارد. با بررسی آیات قرآن کریم در شأن چهار پیامبر بزرگ ـ حضرت نوح، یونس، داود و پیامبر اسلام علیهم‌السلام ـ دانسته می‌شود که هر کدام از ترک اولاهای آنها در نوعی خاص از انواع ترک اولی می‌گنجد.

.

مقدمه

مسئله عصمت پیامبران از مسائل بنیادین در حوزهٔ نبوت است که نه تنها در کلام اسلامی بلکه در کلام دیگر ادیان نیز مورد بحث و گفتگو بوده است. دانشمندان مسلمان بر پایهٔ دیدگاه‌هایی که در عرصه قلمرو عصمت پیامبران داشته‌اند، به نزاع با یکدیگر برخاسته‌اند. برخی بر عصمت مطلق پیامبران در تمام امور تأکید دارند و برخی نیز عصمت مطلق آنها را بر نمی‌تابند.

در این میان، یکی از حوزه‌های کمتر کارشده در این موضوع، مسئلهٔ عصمت از ترک اولی است. قول به صدور ترک اولی از پیامبران را اگر مورد اجماع میان دانشمندان ندانیم، دست‌کم از مشهورات بسیار قوی میان آنهاست. پرسش اصلی این مقاله آن است که صدور ترک اولی از پیامبران دارای چه پیامدهای کلامی است؟ برای نمونه، آیا می‌توان عصمت مطلق آنها را پذیرفت؟

* نویسنده مسئول؛
آدرس پست الکترونیک: m.faryab@gmail.com

آیا می‌توان تصمیمات آنها را قابل مناقشه دانست؟ آیا می‌توان آنها را مستحق عقاب از سوی خداوند متعال دانست؟ آیا می‌توان از لزوم تبعیت مطلق از آنها سخن به میان آورد؟ برای رسیدن به پاسخ ابتدا باید اصل امکان صدور ترک اولی از سوی پیامبران بررسی شود. از این رو، مبانی لازم برای این نظریه تبیین می‌شوند. آنگاه باید انواع ترک اولی روشن و سپس پیامدهای کلامی هر کدام از این انواع با عصمت مطلق پیامبران بررسی شوند. در پایان نیز به بررسی مصداقی ترک اولاهای پیامبران پرداخته خواهد شد.

دربارهٔ مسئلهٔ عصمت از ترک اولی، مقالاتی ارزشمند به رشتهٔ تحریر درآمده است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: مقالهٔ «چیستی ترک اولی و نسبت آن با عصمت انبیاء علیهم‌السلام» نوشتهٔ آقای محمد بخشایش، منتشرشده در شمارهٔ ۱۱ نشریهٔ حکمت کریمان؛ مقالهٔ «بررسی نسبت ادلهٔ عصمت انبیاء با جواز ترک اولی» نوشتهٔ آقای علی فقیه، منتشرشده در شمارهٔ ۳۵ نشریهٔ معرفت کلامی؛ مقالهٔ «نقد و بررسی راه کار ترک اولی در توجیه خطاهای انبیاء» نوشتهٔ آقای حسین اترک، منتشرشده در شمارهٔ ۷۶ نشریهٔ پژوهش‌های فلسفی کلامی؛ مقالهٔ «نقد و بررسی آراء مفسران در مسئلهٔ ترک اولی» نوشتهٔ امین خوش‌رفتار و عبدالرضا زاهدی، منتشرشده در شمارهٔ ده نشریهٔ کتاب قیم؛ مقالهٔ «ارتباط استغفار با عصمت انبیا» نوشتهٔ جواد نجفی کانی، منتشرشده در شمارهٔ ۱۲ نشریهٔ پژوهش‌های دینی؛ مقالهٔ «پی‌جویی و تفسیر ترک اولی در اندیشه کلامی شیخ صدوق و شیخ کلینی» نوشتهٔ رحیمی کفرانی و مهدی نصرتیان اهور، منتشرشده در شمارهٔ ۴۷ نشریهٔ تحقیقات کلامی.

مقالهٔ آقای بخشایش و نیز آقای فقیه پاسخ به مقالهٔ سوم یعنی مقالهٔ آقای اترک است. در این دو مقاله اشاره‌ای به مبانی و انواع ترک اولی و پیامدهای کلامی هر کدام از این انواع اشاره نشده است. مقالهٔ آقای اترک نیز بدون توجه به مبانی تأثیرگذار در اصل نظریه جواز ترک اولی از پیامبران و نیز بدون توجه به انواع آن، به قلم‌فرسایی در این حوزه پرداخته است. مقالهٔ آقایان خوش‌رفتار و زاهدی نیز صرفاً به بررسی دیدگاه مفسران در مسئلهٔ ترک اولی پرداخته و دربارهٔ مبانی و انواع ترک اولی و پیامدهای کلامی هر کدام از این انواع سخنی به میان نیاورده است. مقالهٔ آقای نجفی صرفاً به ترک اولی به عنوان یکی از راه-های تبیین چرایی استغفار معصومان پرداخته است و مقالهٔ آقایان رحیمی و نصرتیان نیز ناظر به دیدگاه دو نفر از بزرگان شیعه دربارهٔ ترک اولی است و نظری دربارهٔ مبانی و انواع ترک اولی ندارد.

بنابراین پژوهشی که با بررسی مبانی و انواع ترک اولی در حق پیامبران و بیان مصداقی آنها به پیامدهای کلامی هر کدام از این انواع پرداخته باشد، از سابقهٔ چندانی برخوردار نیست.

۱. تعریف و جایگاه مسئلهٔ ترک اولی

ترک اولی چنان‌که از نامش پیداست، به معنای ترک کردن کاری است که رجحان دارد. به گفتهٔ برخی بزرگان، «منظور از ترک اولی این است که انسان کار بهتر را رها کند و سراغ کار خوب یا مباحی برود» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۶، ص۱۲۴) کار اولی، می‌تواند یک کار دینی باشد یا یک کار غیر دینی. همچنین شامل انجام دادن کاری که ترک آن اولی باشد، نیز می‌شود.

اگر به لحاظ دینی یک کار نسبت به کار دیگری رجحان داشته باشد و به اصطلاح اولی باشد، این کار اولی یا واجب است یا مستحب. اگر آن کار اولی که ترک شده، واجب باشد، گناه اتفاق افتاده است که دربارهٔ پیامبران منتفی است. بنابراین اصطلاح ترک اولی دربارهٔ پیامبران، معمولاً بدین معناست که فعل مستحب ترک شده است. همچنین گاه کار اولی نسبت به کار غیر

اولی، می‌تواند مباح به نسبت به مکروه باشد. انسانی که فعل مباح را ترک می‌کند و فعل مکروه را انجام می‌دهد، او نیز ترک اولی کرده است.

یادکرد این نکته ضروری است که واجبات و مستحبات دینی اموری هستند که مصلحت ملزم یا غیرملزم در سعادت انسان دارند و در سوی مقابل، محرمات و مکروهات اموری هستند که مفسدهٔ ملزم یا غیرملزم در مسیر انسان به سوی سعادت دارند.

با این تعریف از احکام چهارگانه، مستحبات و مکروهات دینی تنها آن اموری نیستند که به عنوان حکم اولی دین از سوی خدا تشریع و به پیامبر اعلام می‌شود؛ بلکه هر کاری که به نوعی در مسیر سعادت انسان دارای مصلحت غیر ملزم است، مستحب و ترک آن ترک اولی است؛ و نیز هر کاری که به نوعی در مسیر سعادت انسان دارای مفسده غیر ملزم است، مکروه و انجام آن و ترک فعل مباح در کنار آن، مصداق ترک اولی است.

بنابراین اگر متکلمان برخی افعال پیامبران را مصداق ترک اولی دانسته‌اند، لزوماً به معنای ترک آن فعل اولایی که خداوند در قالب احکام اولیه دین بیان کرده، نیست؛ بلکه به این معناست که پیامبر به دلایلی که خواهد آمد، کاری را ترک کرده که انجام آن کار برای پیامبر بهتر بود و در سعادت او تأثیر داشت؛ هرچند آن کار به عنوان حکم اولی به وسیلهٔ خداوند متعال تشریع نشده باشد.

در علم کلام، این اصطلاح معمولاً در مسئلهٔ عصمت پیامبران استفاده می‌شود. اغلب عالمان شیعه و سنی پیامبران را از ترک اولی معصوم ندانسته‌اند. نگارنده در جستجوهای خود، تنها مرحوم سیدعبدالله شبر را یافت که در برخی آثار خود، پیامبران را از ترک اولی معصوم دانسته است. (شبر، ۱۴۰۷، ج۶، ص۲۶۸) که البته همو نیز چنانکه خواهد آمد، در برخی دیگر از آثارش، خروج حضرت یونس علیه‌السلام از قومش را مصداق ترک اولی به شمار آورده است. البته هستند عالمانی که پیامبر اسلام را حتی از ترک مستحب که همان ترک اولی است، نیز معصوم دانسته‌اند.(مفید، ۱۴۱۳، ص ۱۲۹)

اگر عصمت را در دو ساحت کلی عصمت از گناه و عصمت از اشتباه بنگریم، بزرگانی که ترک اولی را بر پیامبران جایز می‌دانند از آن برای توجیه کارهای پیامبران که موهم گناه است، بهره برده‌اند. به دیگر سخن، ترک اولی تنها و تنها در رابطه با تثبیت آموزهٔ عصمت از گناه مطرح شده است، ازاین‌رو، توجیه‌کنندهٔ عصمت از اشتباه ـ بر فرض وقوع ـ نیست.

بنابراین مسئلهٔ ترک اولی آمده تا موجب تحکیم و تثبیت عصمت از گناه شرعی شود. اما ترک اولی مبانی و پیامدهای کلامی خاصی دارد که می‌تواند قول به عصمت پیامبران از اشتباه در امور دینی را زیر سوال ببرد.

۲. مبانی پذیرش ترک اولی

اعتقاد به صدور ترک اولی از پیامبران، چنانکه گذشت منجر به بطلان نظریهٔ عصمت مطلق آنهاست. امکان صدور ترک اولی مبتنی بر مبانی خاصی است که به آنها اشاره می‌کنیم. روشن است که اگر این مبانی پذیرفته نشود، نظریهٔ صدور ترک اولی از پیامبران، منتفی خواهد شد.

۲-۱. فقدان دلیل عقلی بر لزوم عصمت از ترک اولی

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که ظاهرشان موهم صدور گناه از پیامبران است. عالمان شیعی و برخی عالمان اهل سنت ـ چنانکه خواهد آمد ـ این آیات را حمل بر ترک اولی کرده‌اند. اگر کسی معتقد به وجود دلیل عقلی بر لزوم عصمت پیامبران از

ترک اولی باشد، ناگزیر باید آیات موهم صدور گناه را به گونه‌ای تأویل کند که حتی مستلزم ترک اولی هم نباشد. اینک باید دید که آیا دلیل عقلی بر لزوم عصمت از ترک اولی وجود دارد یا خیر.

معروف‌ترین دلیل برای ضرورت عصمت پیامبران از گناه آن است که گفته می‌شود:

خداوند حکیم است و کار لغو انجام نمی‌دهد.

هدف از ارسال پیامبر، ابلاغ دین به مردم و هدایت آنان است.

اگر او خلاف آنچه خود می‌گوید، عمل کند، مردم به او بی‌اعتماد می‌شوند.

اگر مردم به پیامبر بی‌اعتماد شوند، هدف از ارسال پیامبر لغو خواهد شد.

از آنجا که خدا حکیم است، پس پیامبر نباید خلاف آنچه می‌گوید عمل کند. (طوسی، ۱۴۰۷، ص ۲۱۳؛ حلی، ۱۴۱۵، ص ۴۲۶)

بر مبنای دلیل عقلی یادشده، ظواهر آیات و روایاتی را که موهم صدور گناه از پیامبران است، توجیه می‌شوند و چنانکه خواهد آمد، غالب عالمان اسلامی آن آیات و روایات را حمل بر ترک اولی کرده‌اند.

آیا این دلیل را می‌توان برای ضرورت عصمت از ترک اولی به کار برد؟ بدین معنا که پیامبر فهرستی از مستحبات و مکروهات را نام ببرد، آنگاه خودش مستحبات را ترک و مکروهات را انجام دهد. آیا در این صورت، مردم به او بی‌اعتماد می‌شوند؟

در پاسخ باید گفت از آنجا که در مستحبات و مکروهات، رخصت وجود دارد، ترک مستحب و انجام مکروه خلاف گفتهٔ پیامبر نمی‌شود. آری، ترک مستحبات و انجام مکروهات پیامبر نباید آنقدر فراوان باشد که او را از افضل‌بودن نسبت به مردم بیندازد.

به نظر می‌رسد که دلیل عقلی‌ای که بتواند لزوم عصمت پیامبران از ترک اولی را ثابت کند، وجود ندارد. گفتنی است در روایات نیز هرچند از عصمت پیامبران زیاد سخن به میان آمده، اما تصریحی نسبت به عصمت از ترک اولی وجود ندارد.

با این تفاصیل، مانعی ندارد که به پیامبران نسبت ترک اولی داده شود و اگر در قرآن کریم آیاتی وجود داشت که بیان‌گر صدور ترک اولی از پیامبران بود، نیازی به تأویل و توجیه آنها نیست.

۲-۲. فقدان علم فعلی به همه چیز برای پیامبران

چنانکه گفته آمد، ترک اولی انواعی دارد. پیش‌فرض و مبنای برخی از این انواع، آن است که اولاً پیامبر در تمام کارها از علمی که واقع را همواره به او نشان دهد، برخوردار نیست؛ ثانیاً او برای رسیدن به واقع، به عالم غیب و ملکوت متصل نمی‌شود، بلکه خود تفکر می‌کند تا بتواند به واقع و بهترین تصمیم برسد.

توضیح آنکه، این نوع خاص از ترک اولی بدین صورت است که پیامبر چون نمی‌داند، کدام کار، «اولی» است، کار «اولی» را ترک می‌کند. این نوع از ترک اولی، مبتنی بر نداشتن علم بالفعل به همهٔ امور است؛ چون اگر او به همهٔ امور به طور بالفعل علم داشته باشد، یقیناً همیشه کار «اولی» را می‌داند و این نوع از ترک اولی تحقق نخواهد یافت.

این مهم که پیامبر همواره برای دانستن واقع، بالفعل علم به واقع ندارد، بلکه خود تلاش و تأمل می‌کند تا به واقع برسد و در این مسیر ممکن است به واقع نرسد، از صریح آیات قرآن کریم قابل استفاده است. چنانکه وقتی فرشتگان به شکل انسان بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام وارد شدند، وی آنها را انسان تلقی و اقدام به فراهم‌آوردن غذا برای آنها کرد. او آنها را نشناخت تا زمانی که دید آنها دست به سوی غذا نمی‌برند و آنگاه خودشان را معرفی کردند: «فَلَمَّا رَأى أَيْدِيَهُمْ لا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَ أَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قالُوا لا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنا إِلى قَوْمِ لُوطٍ؛ و چون دید دست‌هایشان به غذا دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: «مترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.»(هود: ۷۰)

همین مسئله دربارۀ حضرت لوط علیه‌السلام نیز وجود داشت. وی نیز نمی‌دانست که فرشتگانی که به شکل انسان نزد او آمده بودند، انسان نیستند، ازاین‌رو نگران اقدام عمل شنیع قومش نسبت به آنها بود.(هود: ۷۷ ـ۸۱)

دربارۀ پیامبر عظیم الشأن اسلام (ص) نیز این آیه قابل توجه است: «وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ؛ و برخی از بادیه‌نشینانی که پیرامون شما هستند منافقند، و از ساکنانِ مدینه [نیز عدّه‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم. به زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند».(التوبه، ۱۰۱)

این آیه نیز به روشنی بیان می‌کند که پیامبر اسلام(ص) از نفاق برخی بادیه‌نشینان آگاه نبود.

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که پیامبران الهی هرچند اگر بخواهند می‌توانند با عنایت الهی نسبت به هر واقعیتی آگاهی پیدا کنند، ولی همواره چنین درخواستی ندارند، ازاین‌رو، ممکن است در مواردی با علوم عادی خود بخواهند از امور آگاه شوند؛ ازاین‌رو، امکان ترک اولی ناشی از عدم علم به واقع در حق آنها قابل تصور است.

۲-۳. تفاضل پیامبران نسبت به همدیگر

سومین مبنا از مبانی صدور ترک اولی از پیامبران، نظریۀ تفاضل آنها نسبت به یکدیگر است. به حکم عقل که تقدیم مفضول بر افضل را قبیح می‌داند،(علم الهدی،۱۴۱۱، ص۴۳۰) تمام پیامبران، افضل و برتر از مردم زمان خود بوده‌اند، در عین حال، به تصریح قرآن کریم پیامبران الهی در یک رتبه نیستند؛ برخی از آنها بر برخی دیگر فضیلت دارند. چنانکه می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ؛ برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد ... » (البقره: ۲۵۳)

همچنین در موضعی دیگر می‌فرماید: «وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً؛ و پروردگار تو به هر که [و هر چه] در آسمان‌ها و زمین است داناتر است. و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم و به داوود زبور دادیم».(الاسراء: ۵۵)

افزون بر آن، خداوند متعال از رسول گرامی اسلام (ص) می‌خواهد که همچون پیامبران اولوالعزم، در برابر مشرکان عزمی راسخ داشته باشد: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ؛ پس همان گونه که پیامبرانِ نستوه، صبر کردند، صبر کن». (الاحقاف: ۳۵)

این نشان می‌دهد که برخی پیامبران دارای رتبۀ بالایی بوده که آنها را اولوالعزم می‌نامند. این در حالی است که قرآن کریم به صراحت دربارۀ حضرت آدم علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً ؛ و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم، و [لی آن را] فراموش کرد، و برای او عزمی [استوار] نیافتیم». (طه: ۱۱۵)

گفتنی است در روایات نیز از پنج تن از پیامبران به عنوان اولوالعزم یادشده که بر دیگر پیامبران سروری دارند: حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و حضرت محمد علیهم‌السلام.(کلینی، ۱۴۰۷، ج۱، ص۱۷۵)

در روایات دیگری نیز نیز پیامبران را به دو قسمت رسول و نبی تقسیم کرده و رسولان را برتر از نبییون معرفی کرده‌اند.(همان، ص ۱۷۶)

این همه نشان از تفاوت پیامبران با یکدیگر دارد. روشن است که پیامبران نیز مکلف به تکالیفی دینی هستند و با انجام تکالیف دینی رشد می‌کنند و به کمال وجودی آنها افزوده می‌شود. در این مسیر، پیامبران با یکدیگر برابر نیستند و به همین دلیل، قرآن کریم از تفاضل میان آنها سخن به میان آورده است. پیامبرانی که در این مسیر ثابت‌قدم‌تر باشند، کمال بیشتری پیدا می‌کنند.

البته از مجموع ادله عقلی ـ که پیشتر به آن اشاره شد ـ و نقلی(صدوق، ۱۳۹۸، ص ۷۴) استفاده می‌شود که همهٔ آنها از گناهان معصوم هستند و در حقیقت، کف فضائل پیامبران، عصمت آنها از گناهان است، اما این فضائل قابلیت رشد به وسیلهٔ اعمال اختیاری را دارد.

یکی از اموری که ممکن است نشان‌دهندهٔ پایین‌بودن رتبهٔ پیامبران نسبت به یکدیگر است، ترک اولی‌هایی است که برخی پیامبران انجام داده‌اند. البته قرآن کریم در مقام استقرای تمام زندگی پیامبران نبوده و بدیهی است که نمی‌توان صرفاً با بیان یک ترک اولی از یک پیامبر او را در رتبهٔ پایین‌تر نسبت به پیامبرانی بدانیم که از آنها سخنی به میان نیاورده است؛ چه بسا پیامبرانی باشند که نامی از آنها در قرآن نیامده، ولی ترک اولی‌های فراوانی داشته‌اند که آنها را در رتبهٔ پایین‌تری از پیامبرانی قرار داده که قرآن از ترک اولای او سخن به میان آورده است.

۲. انواع ترک اولی و پیامدهای آن

پیش از ورود به تبیین انواع ترک اولی، یادکرد دو نکته خالی از لطف نیست.چنانکه تأکید شد ترک اولی آنگاه که واقع می‌شود، ضرورتاً ترک مستحبات مشخص‌شده یا انجام مکروهات مشخص‌شده در شریعت نیست، بلکه گاه شریعت به طور خاص و با صراحت دربارهٔ آن کاری که آن را اولی دانسته‌ایم، سخنی نگفته، ولی چون در کمال و سعادت او تأثیر دارد، یا بیشترین تأثیر را دارد، ترک آن کار، ترک اولی به شمار می‌رود. در حقیقت این امور، همان مصادیقی هستند که حکم کلی آنها در شریعت آمده، و انسان در زندگی تشخیص می‌دهد که فلان کار خاص، مصداق آن حکمی است که در شریعت آمده است.

نکتهٔ مهم دیگر آن است که ترک اولی در امور عادی زندگی معنا ندارد؛ چراکه پیش‌فرض امور عادی زندگی آن است که آن امور در کمال و سعادت انسان تأثیری ندارند.

وقتی پیامبر، کار اولی را ترک می‌کند، می‌تواند دست‌کم سه فرض داشته باشد که هر سه فرض، پیامدهایی با خود به همراه دارد.

۲-۱. ترک اولی ناشی از عدم آگاهی به اولی و پیامدهای کلامی آن

فرض اول آن است که پیامبر نمی‌داند کاری که آن را ترک می‌کند، اولی است. در این صورت، روشن می‌شود او در تشخیص کار اولی اشتباه کرده است. اگر کار اولی، در محدودهٔ کارهای دینی باشد، لازمهٔ این فرض آن است که پیامبر، بالفعل از همه

امور دینی نیز آگاه نیست به همین دلیل، او در تشخیص مصادیق امور دینی معصوم نیست و احتمال دارد اشتباه کند؛ ضمن آنکه وقوع ترک اولی از او، به معنای وقوع اشتباه از جانب ایشان است.

چنین ترک اولایی اگر صرفاً در رابطهٔ میان پیامبر و خدا نباشد، یعنی به دیگر انسان‌ها نیز مربوط باشد، پیامد مهمی دارد. برای نمونه، اگر پیامبر در تصمیمات اجتماعی خود مرتکب ترک اولی شود، در این صورت، می‌توان گفت که تصمیمات سیاسی اجتماعی پیامبر، همیشه بهترین تصمیم‌های ممکن نیستند و ازاین‌رو، دارای ضمانت صحت نیستند؛ هرچند متابعت مردم از او واجب است. این تصمیمات تا به مرحلهٔ حکم نرسیده باشند، قابل نقد و مناقشه هستند. حتی بعد از مرحلهٔ حکم نیز، هرچند باید اطاعت شوند، در صورت عدم وجود مفسده، قابل نقد هستند. برای آیندگانی نیز که معاصر آن پیامبر نیستند، جای نقد و بررسی آن تصمیمات وجود دارد.

ولی آیا پیامبر، به واسطهٔ ارتکاب چنین ترک اولایی مستحق عقاب است یا آنکه چون نمی‌دانسته، استحقاق عقاب را ندارد؟

به نظر می‌رسد در این مورد، اگر پیامبر تلاش خود برای رسیدن به حق را انجام داده باشد، ولی به خلاف واقع رسیده باشد، عقاب و عتاب او خلاف عدالت باشد.

۲-۲. ترک اولی همراه با آگاهی به اولی و پیامدهای کلامی آن

فرض دوم آن است که او با علم به اینکه کاری که آن را ترک می‌کند، اولی و نزد خدا محبوب‌تر است و موجب تقرب او نزد خداوند متعال می‌شود؛ عالمانه و عامدانه آن را ترک می‌کند. در این صورت، هرچند وی در تشخیص کار اولی اشتباه نکرده، ولی در اینکه کار غیر اولی را بر کار اولی ترجیح داده و در نتیجه کار اولی را ترک کرده، اشتباه کرده و به دیگر بیان کار قبیحی انجام داده است؛ چراکه تقدیم مفضول بر افضل، عقلاً قبیح است.

این قسم از ترک اولی نیز می‌تواند دارای دو قسم باشد. گاهی صرفاً به رابطهٔ میان پیامبر و خدا بر می‌گردد. پیامد این فرض آن است که پیامبر قصد رسیدن به بالاترین کمال ممکن را ندارد که خود همین قصد، اثر وضعی منفی خاصی نیز در پیامبر خواهد داشت و در مجموع نشان از فقدان بالاترین سطح از فضائل اخلاقی در اوست.

قسم دوم آن است که ترک اولای یادشده از سوی پیامبر، به مردم نیز مربوط می‌شود؛ بدین معنا که در کمال و سعادت آنها نیز می‌تواند تأثیرگذار باشد. در این صورت، پیامد این فرض نیز آن است که پیامبر گاهی می‌تواند تصمیماتی بگیرد که لزوماً بهترین تصمیم نیستند؛ ازاین‌رو، این تصمیمات قابل مناقشه از سوی مردم هستند. همچنین این ترک اولی موجب محروم‌شدن جامعه از رسیدن به کمال و سعادت بیشتر است.

ترک اولی در این فرض، اثر وضعی خاصی روی خود پیامبر نیز دارد و او را از رسیدن به کمال بیشتر محروم می‌سازد. افزون بر آن، هرچند ترک اولی برای انسان‌های عادی مستلزم عقاب دنیوی و اخروی نخواهد بود، اما برای انسان‌های برگزیده، ترک اولی می‌تواند موجب نزول عقاب دنیوی نیز شود؛ چراکه از آنها انتظار می‌رود الگوی دیگران و موجب هدایت مردم به سوی بیشترین کمال ممکن باشند. تخلف در این مسیر، از آنجا که خواسته یا ناخواسته می‌تواند در مسیر هدایت جامعه تأثیرگذار است، نمی‌تواند بدون عقاب و تنبیه باشد.

به دیگر سخن، اگر خداوند متعال پیامبر را برای هدایت و تزکیهٔ جامعه و الگو بودن مردم فرستاده، اگر آنها امور مستحبی و اولی را به طور مستمر ترک کنند، زمینه برای تشویق جامعه نسبت به انجام مستحبات و ترک مکروهات فراهم نمی‌شود که و

این نقض غرض از ارسال آنها خواهد بود که البته دربارهٔ پیامبران، ترک اولی به طور مستمر معنا ندارد. اما اگر به طور مقطعی ترک کنند، باز هم آثار منفی خاصی برای پیامبر در بر خواهد داشت.

۲-۳. ترک اولی ناشی از شتابزدگی در شناخت اولی و پیامدهای کلامی آن

گاهی پیامبر می‌خواهد عمل راجح و اولی را انجام دهد، ولی برای آنکه عمل راجح و اولی را بشناسد، تلاش لازم را انجام نمی‌دهد. او با شتابزدگی در این کار، ممکن است به یقین مخالف با واقع برسد یا آنکه در حالت غیر یقینی اقدام به عملی می‌کند که واقعاً اولی نیست. در حقیقت، او در این حالت، با احتمال اینکه کاری که انجام می‌دهد، اولی است، آن را انجام می‌دهد؛ حال آنکه اگر شتاب‌زده عمل نمی‌کرد، به عمل اولای واقعی می‌رسید و همان را انجام می‌داد.

نتیجهٔ پذیرش چنین ترک اولی‌ای از پیامبر آن است که گاهی تصمیمات پیامبر می‌تواند از دقت کافی برخوردار نباشد. به نظر می‌رسد عجله در شناخت حق و حقیقت به خودی خود، امری نامطلوب است که آثار وضعی و تکوینی خاصی می‌تواند از خود به جای بگذارد و هدایت جامعه را تحت الشعاع خود قرار دهد. ازاین‌رو، این کار اقتضای استحقاق عقاب را دارد.

۴. ترک اولاهای پیامبران

حال باید دید که ترک اولاهای پیامبران منطبق بر کدام یک از انواع سه‌گانه است. در آثار متکلمان و مفسران شیعه به پیامبران فراوانی نسبت ترک اولی داده شده است که نشان می‌دهد قول به صدور ترک اولی از سوی پیامبران، نظریه‌ای قریب به اتفاق است. حضرت آدم(مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۶، ص۱۲۳) حضرت یوسف، (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج۱۱، ص۸۲) حضرت موسی،(طوسی، بی‌تا، ج۸، ص۱۳۷) حضرت هارون، (عاملی، ۱۴۱۳، ج۲، ص۲۹۶) حضرت سلیمان علیهم‌السلام (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۱۹، ص۲۷۹) از آن دسته از پیامبران هستند.

مواردی که از سوی مفسران به عنوان ترک اولی مطرح شده است، به طور غالب از مواردی است که پیامبر مورد عتاب یا عقاب قرار گرفته است یا موردی است که پیامبر خود از عملش نادم و پشیمان است و توبه و استغفار کرده است. برای رعایت اختصار به بررسی نسبت ترک اولای حضرت نوح، حضرت یونس، حضرت داود علیهم‌السلام و نیز رسول گرامی اسلام(ص) می‌پردازیم.

۴-۱. حضرت نوح علیه‌السلام

بنابر آیات قرآن کریم، پسر حضرت نوح علیه‌السلام دعوت پدر را برای یکتاپرستی نپذیرفت و حاضر به همراهی با وی نشد. ازاین‌رو، او نیز همچون دیگر مشرکان باید گرفتار عذاب الهی می‌شد. از سوی دیگر خداوند متعال به حضرت نوح علیه‌السلام چنین دستور داده بود: «از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و همچنین خانواده خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است»(هود: ۴۰)

بر پایهٔ همین دستور، آنگاه که طوفان آمد، حضرت نوح علیه‌السلام که فرزندش را در طوفان گرفتار دید، چنین ندا داد: «فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ؛ و گفت: «پروردگارا، پسرم از کسان من است، و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی.»(هود: ۴۵)

اگرچه برخی مفسران بر این باورند که آیهٔ یادشده هرگز بیان‌گر درخواست حضرت نوح علیه‌السلام از خداوند جهت نجات فرزندش نیست، (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۰:۲۳۲) ولی اغلب مفسران آن را حاکی از درخواست آن حضرت از خداوند برای نجات

جان فرزندش دانسته‌اند. خداوند متعال در برابر این درخواست، چنین فرمود: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ؛ فرمود: «ای نوح، او در حقیقت از کسان تو نیست، او [دارای] کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی.»(هود: ۴۶)

پس از آن بود که حضرت نوح علیه‌السلام آگاه شد و با خداوند متعال اینگونه سخن گفت: «قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاَّ تَغْفِرْ لِی وَ تَرْحَمْنِی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرِین؛ عرض کرد: «پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم! و اگر مرا نبخشی، و بر من رحم نکنی، از زیانکاران خواهم بود!» (هود: ۴۷)

برخی عالمان اهل سنت، این آیه را دلیلی بر صدور گناه از پیامبران دانسته‌اند. (قرطبی، ۱۳۶۴، ج۹، ص۴۸) در عین حال، فخررازی از عالمان اهل سنت که اعتقاد محکمی نسبت به عصمت پیامبران از گناه دارد، شش وجه از سوی مخالفان عصمت پیامبران اقامه می‌کند و آنگاه در پاسخ می‌گوید که با توجه به ادلهٔ عقلی بر عصمت پیامبران از گناهان، باید این آیه را بر صدور ترک اولی حمل کنیم.(فخررازی، ۱۴۲۰، ج۱۸، ص۳۵۸) نیز برخی دیگر از عالمان اهل سنت با تصریح به اینکه پیامبران از اجتهاد در تطبیق معصوم نیستند، عمل حضرت نوح علیه‌السلام را مصداق ترک اولی دانسته‌اند.(زحیلی، ۱۴۱۱، ج۱۲، ص۷۷)

در میان عالمان شیعی نیز این دیدگاه مطرح شده که حضرت نوح علیه‌السلام از شرک فرزندش آگاه نبود، ازاین‌رو، درخواست نجات او را کرد: «اما به محض اینکه از واقعیت امر آگاه شد، فورا در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو بر آمد، هر چند گناهی از او سر نزده بود، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می‌کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، همین ترک اولی برای او با آن شخصیت، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد».(مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج۷، ص۱۰۹. نیز، ر.ک: کاشانی، ۱۴۲۳، ج۳، ص۲۸۳؛ شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج۶، ص۷۸؛ نهاوندی، ۱۳۸۶، ج۳، ص۳۲۱)

اینک باید دانست که او مرتکب کدام یک از انواع ترک اولی شده است. اگر حضرت نوح علیه‌السلام از شرک فرزندش بی‌خبر بوده، به نظر می‌رسد درخواست نجات او موجّه نیست؛ چراکه اساساً آن فرزند در اینجا مستحق عقاب نیست تا لازم باشد برای او درخواست نجات شود و آن فرزند نیز خود مانند دیگر موحدان وارد در کشتی خواهد شد.

بنابراین فرض صحیح آن است که بگوییم حضرت نوح علیه‌السلام از شرک فرزندش آگاه بوده، ولی چون خداوند متعال پیشتر وعدهٔ نجات خانوادهٔ او را داده بود، حضرت نوح علیه‌السلام تصور کرد که این وعدهٔ الهی شامل فرزند او نیز می‌شود. ولی چرا او چنین تصور کرد؟ به نظر می‌رسد که پدربودن حضرت نوح علیه‌السلام و مشاهدهٔ فرزندش که در برابر دیدگان او در حال غرق-شدن بود، یک عامل مهم برای شکل‌گیری این تصور بوده است که به این نتیجهٔ نادرست برسد که حق دارد برای او نزد خداوند متعال وساطت کند؛ حال آنکه اگر او در موقعیت دیگری با خود می‌اندیشید، به این نتیجه می‌رسید که اقتضای عدالت آن است که میان فرزند او و دیگر مشرکان تفاوتی نیست و همگی مستحق عذاب الهی هستند و درخواست نجات برای او، درخواستی نادرست است.

ولی صرف درخواست در چنین موقعیتی، گناه شرعی به شمار نمی‌رود، ازاین‌رو، ترک اولایی است که مستحق عتاب و توبیخ است و از آن پیامبر الهی انتظار می‌رود که معیارهای الهی را در هر حالتی بر احساسات پدرانهٔ خود ترجیح دهد. این ترک اولی را می‌توان ترک اولی از نوع سوم به شمار آورد.

۲-۴. حضرت یونس علیه‌السلام

حضرت یونس علیه‌السلام از پیامبرانی است که در مسئلهٔ عصمت و به ویژه عصمت از ترک اولی در کانون توجه عالمان دینی قرار گرفته است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و ذا النون [یونس] را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت؛ و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت؛ (امّا موقعی که در کام نهنگ فرو رفت،) در آن ظلمت‌ها صدا زد: «(خداوندا!) جز تو معبودی نیست! منزّهی تو! من از ستمکاران بودم!» (الانبیاء: ۸۷)

قرآن کریم جزئیات داستان حضرت یونس علیه‌السلام را بیان نکرده، ازاین‌رو اظهار نظر قطعی دربارهٔ آن جزئیات دشوار است. آنچه قرآن کریم دربارهٔ این پیامبر بزرگ بیان فرموده است، در چند محور قابل بیان است:

نخست آنکه، او به سوی قوم مبعوث شد تا آنها را هدایت کند.

دوم آنکه، قوم او از قبول دعوت او سرباز زد. آنها به نفرین پیامبرشان دچار شده بودند با دیدن نشانه‌های عذاب، توبه کردند و خداوند عذاب را از آنها برداشت: «فَلَوْ لا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَها إِيمانُها إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ؛ را هیچ یک از شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد، و) به حالشان مفید افتد؟! مگر قوم یونس، هنگامی که آنها ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم؛ و تا مدّت معیّنی [پایان زندگی و اجلشان] آنها را بهره‌مند ساختیم». (یونس: ۹۸)

سوم آنکه، او در دریافت فرمان الهی برای آنکه بداند در این وضعیت چه تکلیفی دارد، صبوری لازم را نداشت و عجله کرد: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ؛ اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش، و مانند صاحب ماهی [یونس] مباش در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند». (قلم: ۴۸)

چهارم آنکه، او با حالت خشم، قوم خود را رها کرد. (الانبیاء: ۸۷)

پنجم آنکه، او گرفتار عذاب و سختی شد که ناشی از ترک قوم خود بود؛ بدین بیان که در شکم نهنگ گرفتار شد، در حالیکه خود را سرزنش می‌کرد: «فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ؛ و ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که مستحقّ سرزنش بود!» (الصافات: ۱۴۲)

ششم آنکه، او در دل تاریکی‌ها خدای خود را صدا زد و خود را ظالم دانست و از او طلب یاری جست.(الانبیاء: ۸۷)

به نظر می‌رسد کسی از مفسران نیست که بر اساس این آیات، دست کم قائل به ترک اولای حضرت یونس علیه‌السلام نباشد. در این میان برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که گفته‌اند حضرت یونس نسبت به خدای خود خشمگین شد و گمان کرد که خدا نمی‌تواند بر او دست یابد!(ر.ک: فخررازی،۱۴۲۰، ج۲۲، ص۱۷۹) روشن است که اگر کسی چنین تصوری داشته باشد، کافر است. از آنجا که هرگز نمی‌توان نسبت کفر به پیامبر داد، به همین دلیل فراز «نَقْدِرَ عَلَيْهِ» را به معنای «نُضَيِّق عَلَيْهِ» دانسته‌اند. به این معنا که او گمان کرد که بر او سخت نمی‌گیریم.

در عین حال، برخی مفسران اهل سنت این رفتار حضرت یونس علیه‌السلام را مصداق گناه به شمار آورده‌اند. (برای نمونه، ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج۹، ص۸۰) اما اغلب مفسران شیعی به همراه برخی مفسران اهل سنت، عمل وی را مصداق ترک اولی دانسته‌اند.(برای نمونه، ر.ک: علم الهدی،۱۲۵۰، ص۱۰۱؛ طوسی، بی‌تا، ج۷، ص۲۷۳؛ فخررازی،۱۴۲۰، ج۲۲، ص۱۸۱؛ طبرسی، ۱۴۱۲، ج۳، ص۲۶؛ شبر،۱۴۱۰، ج۱، ص۳۲۱؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج۴، ص۴۰۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج۱۳، ص۴۸۵)

آنچه از این آیات به روشنی قابل استفاده است آن است که حضرت یونس علیه‌السلام منتظر فرمان الهی نماند و شتابزده قومش را ترک کرد، حال آنکه بهتر آن بود که در انتظار فرمان الهی می‌ایستاد.

نکتهٔ دیگر آنکه، با توجه به فراز « فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ... » دانسته می‌شود که او احتمال می‌داد که به دلیل خروجش از قوم، دچار عقاب شود، در عین حال، تصمیم بر این گرفت که قوم خود را رها کند.

اگر حضرت یونس علیه‌السلام تلاش خود را برای تشخیص وظیفه به کار می‌گرفت و به یقین می‌رسید که وظیفه‌اش خروج از قوم است، مستحق عذاب الهی نبود؛ ولی او در این باره شتابزده عمل کرد و بدون آنکه یقین کند که خروج از قوم، خواست خداست، قوم را ترک کرد و به همین دلیل مستحق سرزنش و عذاب شد.

۳-۴. حضرت داود علیه‌السلام

حضرت داود علیه‌السلام از پیامبرانی است که آموزهٔ ترک اولی دربارهٔ او مطرح شده است. داستان از این قرار است که دو برادر نزد او آمدند. یکی چنین ابراز داشت که برادرش ۹۹ گوسفند دارد و او خود یک گوسفند: «این برادر من است؛ و او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم امّا او اصرار می‌کند که: این یکی را هم به من واگذار؛ و در سخن بر من غلبه کرده است!» (ص: ۲۳)

در اینجا بود حضرت داود علیه‌السلام بدون آنکه به متهم اجازهٔ دفاع از خود دهد، فرمود: «مسلّماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش، بر تو ستم نموده؛ و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند؛ امّا عدّه آنان کم است!» (ص: ۲۴)

آنگاه به خود آمد: «داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده‌ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.» (ص: ۲۴)

خداوند متعال توبهٔ او را بخشید: «فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَ حُسْنَ مَآبٍ؛ ما این عمل را بر او بخشیدیم؛ و او نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکوست!»(ص: ۲۵)

آنچه در اینجا اتفاق افتاد و موجب شد تا جمع فراوانی از عالمان شیعه(برای نمونه، ر.ک: (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج۳، ص۸۱۶؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج۶، ص۴۸؛ کاشانی،۱۴۱۰، ج۲، ص۱۲۱۶؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج۶، ص۳۷۴؛ فضل الله، ۱۴۱۹، ج۱۹، ص۲۴۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج۱۹، ص۲۴۸؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۶:۱۴؛ سبزواری، ۱۴۱۹، ص۴۵۹) و سنی(برای نمونه، ر.ک: فخررازی،۱۴۲۰، ج۲۶، ص۳۸۰؛ خطیب شربینی، ۱۴۲۵، ج۳، ص۵۰۳؛ طنطاوی،۱۹۹۷، ج۱۲، ص۱۵۳) حضرت داود علیه‌السلام را مرتکب ترک اولی بدانند، اشتباه در صدور حکم نبود، بلکه رعایت نکردن آداب قضاوت بود. او باید به متهم نیز فرصت سخن گفتن می‌داد؛ ولی در این باره عجله و حکم را صادر کرد.

این ترک اولی را می‌توان از نوع سوم به شمار آورد.

۴-۴. پیامبر اسلام (ص)

قرآن کریم بیش از هر پیامبری، دربارۀ پیامبر گرامی اسلام (ص) سخن به میان آورده است. در این میان آیاتی وجود دارد که توهم صدور گناه از پیامبر را برای مخاطب به وجود می‌آورد و به همین دلیل برخی مفسران شیعه و سنی برای خروج از این موقعیت، به آموزۀ ترک اولی پناه آورده‌اند.

از همین مختصر می‌توان به روشنی دریافت کرد که نظریۀ عصمت پیامبر اسلام از ترک اولی، نظریۀ مورد اتفاقی نیست. از آنجا ارتکاب ترک اولی، به روشنی دلالت بر وقوع یک اشتباه دارد، نظریۀ عصمت پیامبر از اشتباه نیز زیر سوال می‌رود.

مفسران شیعه و سنی در موقعیت‌های مختلف از نظریۀ ترک اولی به عنوان یکی از راهکارهای تفسیر آیات موهم صدور گناه از پیامبر اسلام(ص) یا تنها راهکار سخن به میان آورده‌اند. برای نمونه، آیۀ «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ»(غافر: ۵۵) از آیاتی است که برخی مفسران شیعی و سنی بر اساس آن، به پیامبر نسبت ترک اولی داده‌اند. (کاشانی، ۱۳۳۶، ج۸، ص۱۵۴؛ ابن عجیبه، ۱۴۱۹، ج۵، ص۲۴۳)
همچنین در آیۀ «و اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ» یکی از احتمالات مطرح دربارۀ واژۀ «ذنب» همان ترک اولی است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج۲۱، ص۴۵۲)
یکی از آیات بسیار بحث برانگیز در این باره، آیۀ نخست سورۀ تحریم است: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضاتَ أَزْواجِکَ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ؛ ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟ و خداوند آمرزنده و رحیم است» (التحریم: ۱)
شأن نزول‌های مختلفی دربارۀ این آیه بیان شده است.(طوسی، بی‌تا، ج۱۰، ص۴۴)؛ ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج۱۹، ص۲۸۸) که همگی بر این امر اتفاق نظر دارند که به دلیل اختلافی که میان همسران پیامبر به وجود آمد، پیامبر با سوگند به خدا تصمیم گرفت که از هم‌بستری با یکی از همسران خود پرهیز کند و بدین صورت، امر حلالی را بر خود حرام کرد.
گروهی از مفسران این آیه را نشان از صدور ترک اولی از پیامبر اکرم(ص) دانسته‌اند. (برای نمونه، ر.ک: طوسی، همان؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج۱۸، ص۱۸۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج۱۴، ص۳۴۳؛ زحیلی، ۱۴۱۵، ج۳، ص۲۶۸۸)
با توجه به مبانی سه‌گانه‌ای که پیشتر بیان شد، دلیلی برای معنای آیه به گونه‌ای که سر از ترک اولی در نیاورد، وجود ندارد. در خصوص پیامبر گرامی اسلام(ص) اگر کسی بر این باور باشد که ایشان علم بالفعل به همۀ امور و حقایق دارد و از آن در زندگی عادی خود بهره می‌برد، در این صورت می‌تواند و باید از قول به ترک اولی خودداری کند و در غیر این صورت، دلیلی برای التزام به قول به صدور ترک اولی از ایشان وجود ندارد.
آنچه در این آیه هویداست آن است که پیامبر اکرم(ص) اولاً مرتکب هیچ گناهی نشد. ثانیاً او در برابر جریانی که از سوی همسرانش پیش آمد، به این نتیجه رسید که سوگند به ترک هم‌بستری با یکی از همسران خود بگیرد. روشن است که اگر این تصمیم بر پایۀ وحی و دستور الهی بود یا آنکه بر اساس علم غیب ایشان بود، معنا نداشت که خداوند متعال به ایشان بفرماید که چرا چنین کردی.
از سوی دیگر، هرچند جمعی از مفسران سوال خداوند از ایشان را آمیخته با عتاب دانسته‌اند(طباطبایی، ۱۳۹۰، ج۱۳، ص۳۲۹) لزوماً جنبۀ عتاب قهری که مستلزم توبیخ باشد، ندارد؛ بلکه می‌تواند به این گونه باشد که از روی مهربانی به ایشان بفرماید که این اندازه سخت‌گیری بر خود لازم نیست به همین دلیل هم در آیۀ بعد، از ایشان می‌خواهد که سوگند خود را با پرداخت کفاره بشکنند.(تحریم، ۲) ولی در هر حال، لسان آیه آن است که بهتر است این مقدار سخت‌گیری بر خود از جانب پیامبر ترک شود و این همان ترک اولی است. اما از آنجا که این ترک اولی لزوماً منجر به عتاب توبیخی نشده، می‌توان گفت که پیامبر گرامی اسلام(ص) در تشخیص مقدار دلسوزی خود صرفاً دچار خطا شده است.

نتیجه‌گیری

بر پایهٔ آنچه گذشت می‌توان به این نتیجه رسید که ترک اولی راهکاری است برای توجیه آیاتی که موهم صدور گناه از پیامبران است؛ اما نمی‌تواند با قول به عصمت مطلق پیامبران از اشتباه در تمام عرصه‌ها سازگار باشد؛ چراکه ترک اولی دارای سه نوع است که لازمهٔ قول به هر کدام از آنها، صدور اشتباه از کسی است که مرتکب ترک اولی شده است؛ چراکه پیامبر یا نمی‌داند که کار اولی چیست و آن را انجام می‌دهد، یا آنکه تمام تلاش خود را برای شناخت کار اولی انجام نداده یا آنکه با علم به اینکه کار اولی چیست، آن را ترک کرده است. در فرض اول، او در شناخت کار اولی اشتباه کرده. در فرض دوم و سوم نیز به این نتیجه رسیده که می‌تواند کار اولی را ترک و به جای آن کار غیراولی را انجام دهد که در واقع، دچار این خطا شده که می‌تواند کار مفضول را بر کار افضل مقدم سازد. از سوی دیگر، آنگاه که دلیل عقلی بر لزوم عصمت پیامبران از ترک اولی نداریم، نمی‌توان ظاهر آیاتی را که بیان‌گر صدور ترک اولی از سوی آنها هستند، توجیه کرد. مطابق با دیدگاه مفسران شیعه و سنی برخی پیامبران الهی مرتکب اولی‌هایی شده‌اند که هر کدام ناشی از دلیل خاصی بوده است، بنابراین نمی‌توان نظریهٔ عصمت پیامبران از مطلق اشتباهات را پذیرفت.

منابع

آلوسی، محمودبن‌عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۵.

ابن عجیبه، احمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، مصر، عباس حسن زکی، ۱۴۱۹.

ابوالفتوح رازی، حسین‌بن‌علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸.

حلی، حسن‌بن‌یوسف، مناهج الیقین فی اصول الدین، تهران، دار الاسوهٔ، ۱۴۱۵.

خطیب شربینی، محمدبن‌احمد، السراج المنیر، بیروت، دار الکتب العلمیهٔ، ۱۴۲۵.

زحیلی، وهبهٔ، التفسیر المنیر فی العقیدهٔ و الشریعهٔ و المنهج، دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۱.

سبحانی، جعفر، الفکر الخالد بی بیان العقائد، قم، مؤسسهٔ امام صادق علیه‌السلام، ۱۴۲۵.

سبزواری، محمد، ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹.

سیوری حلی، فاضل مقدادبن‌عبدالله، اللوامع الالهیهٔ فی المباحث الکلامیهٔ، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲.

شاه‌عبدالعظیمی، حسین، تفسیر اثنی عشری، تهران، میقات، ۱۳۶۳.

شبر، سیدعبدالله، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، کویت، شرکهٔ المکتبهٔ الالفین، ۱۴۰۷.

شبر، سیدعبدالله، تفسیر القرآن الکریم، قم، مؤسسه دار الهجرهٔ، ۱۴۱۰.

صدوق، محمدبن‌علی‌بن‌بابویه، التوحید. قم، انتشارات جامعهٔ مدرسین، ۱۳۹۸.

عاملی، علی‌بن‌حسین، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳.

طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰.

طبرسی، فضل‌بن‌حسن، جوامع الجامع، قم، مرکز مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۴۱۲.

طنطاوی، سیدمحمد، التفسیر الوسیط، قاهره، نهضهٔ مصر، ۱۹۹۷.

طوسی، نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷.

علم الهدی، سیدمرتضی. (۱۲۵۰). تنزیه الانبیاء. قم: شریف رضی.

علم الهدی، سیدمرتضی. (۱۴۱۱). الذخیرة فی علم الکلام. قم: مؤسسه نشر اسلامی.

فخررازی، محمدبن‌عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰.

فضل الله، سیدمحمدحسین، من وحی القرآن، بیروت، دار الملاک للطباعهٔ و النشر، ۱۴۱۹.

قرطبی، محمدبن‌احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴.

کاشانی، فتح الله، زبدهٔ التفاسیر، قم، مؤسسهٔ المعارف الاسلامیهٔ، ۱۴۲۳.

کاشانی، محمدبن‌مرتضی، تفسیر المعین، قم، کتابخانهٔ آیت الله مرعشی، ۱۴۱۰.

کاشانی، ملافتح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷.

مفید، محمدبن‌محمد، تصحیح اعتقادات الامامیه، قم، کنگرهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیهٔ، ۱۳۷۴.

نهاوندی، محمد، نفحات الرحمان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسهٔ البعثهٔ، ۱۳۸۶.